



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۰۵/۰۶/۲۰۲۱

نویسنده: ولي الله ملكزى

ترجمه: عزیزى غزنوي

حراج ارزش های ملی

شام هشتم ثور ۱۳۷۱ را خوب بیاد دارم، من با چند تن خیرنگار عربی در موتر چهارم از کاروان فاتحین نشسته بودم. روشنی عصر، کوههای سر به فلک ماهیبر را محکم در آغوش گرفته بود که ما به پلچرخى رسیدیم. از گودالهای آدمخوار پولیگون کمی آنسوتر، به دیوار سمت راست متوجه شدم که با خط درشت یک سطر نوشته شده بود: « قشنگ، ارزان، بادوام ». در کنار سرک کند و کپر، یک دسته کابلان وحشت زده با گلهای پلاستیکی به استقبال ما دست شور می دادند. نعره های تکبیر مجاهدین، در ساختمانهای بلند مکروریان هنگامه می آفرید. ناهید، شاید در منزل چهارم خوشحال نشسته تا قافله پیروزمندان را تماشا کند.

شفق آسمان کابل را نظر انداختم که هنوز زرد بود، اما نه نمی دانست که به زودی سرخ خواهد شد. در خواب و خیال کسی هم نه می آمد که سالار ملیشه ها، برای یک جناب جهادی، منزلت خالد بن ولید و برای یک عالی مقام مجاهد دیگر، فرزند عزیز خواهد بود. هیچ کس توقع نداشت که مسابقه خونین در بین افراد رئیس جمهور و صدراعظم یک قصه رسوای تاریخ خواهد شد. ملا و امی، همه به این باور بودند که نظامهای خلق و پرچم، بر خلاف دین و دینداران در سنگر دشمنی نشسته اند. ولی هیچکس عقیده نداشت که پایه های برق، دفاتر دولت و پلچک ها نیز کافر باشند.

چند روز نگذشته بود که طیاره های وطن عزیز، تانک ها و راکت ها آن، اره اره در لاری های زباله به طرف پایین برده شود. تا در فابریکه های نوب آهن همسایگان، از آنها کتاره، زنجیر و پنجره ساخته شود. اگر لشکر هلاکو کتابخانه ها و جبه خانه های بغداد را در نهر های دجله و فرات انداختند، هم علت آن معلوم است و هم معلول آن! اما اینجا همه چیز نذرانه هوسهای آنانی شد که خود را فرشته های نجات می گفتند! بعد از چند سال انگشت شمار، آنها رفتند و دیگران آمدند. در ارگ به جای کوچ و صوفه های لوکس، توشک ها روی زمین انداخته شده، یک نظام نوین سیاسی و مذهبی از نوع خود حاکم شد. آنگاه شهر کابل از فضا، به گونه فوتو شاپ هیروشیما دیده می شد. اما اگر کسی بیست سال بعد، همین امشب از کلکین طیاره پایین نگاه کند حتما تعجب خواهد کرد که این همان کابل است یا دوی و استانبول؟

شعارها، ترانه ها و سلیقه های تفنگ داران در گردهمایی های اخیر در کابل، فاریاب و بامیان نشان داد که طرفداران آشکار نظام موجود، چندان تفاوتی با مخالفین مسلح آن ندارند! اگر ملیشه ها حالا هم ذهنیت جنگ و بغاوت سیاسی را دارند؛ یا بیگانه پرستان به ارزشهای ملی؛ ارزش ندارند؛ آنگاه همه میدانند که در ریش دزد خس است و قابل توجیه هم هست. ولی تصور عمومی این بود که نسل نوین ما به جای تفنگ، قلم و به جای نفرت فرهنگ دوستی و آشتی را زنده و تقویه خواهد کرد. اما چنین معلوم میشود که این قشر تنها به آن ماده ها و بندهای قانون اساسی و ارزش های ملی پایبند اند، که به اشتهای اینان برابر باشد و یا وجاهت ایشان را حفظ می نماید.

طیاره های کارشناسان و مشاورین گریس بند از غرب به کشور ما آمدند، عده هم میهنان تصور می کردند که این افراد در چوکات اصول و قانون تربیه شده و تجربه کاری نیز دارند، حتما این وطن را باغ حرم و همردیف رقیبان خواهند کرد. اما این آرزو ها، رفته رفته به سراب خشک تبدیل گردیده و واژگون شد. مشکل این نیست که اینها تابعیت دوگانه دارند، و یا هر یک شان از ده تا بیست برابر مامورین عادی معاش میگیرند. مشکل این است که اینان نه خواستهای مردم را درک کرده توانستند و نه خود را با باورهای عمیق مذهبی مردم آشنا کرده اند. ازینرو، من فکر می کنم شاید در جبین این ملت بیچاره نوشته تقدیر از همان آغاز همین گونه کج و وج نقش بسته باشد.

مفهوم ملت ازلی است یا مصنوعی؟ شعار خشک قومی است یا داستان عروج و زوال توده ها؟ این بحث را میگذاریم به یک مقاله مشخص در آینده نزدیک. اما دیده می شود که اسلامگرایان، ملت گرایان، غربگرایان، شرقی ها، کمونستان، عرب، عجم، فارس، ترک و تاتار همه یک زبان اند که « در داخل یک جغرافیای مشخص، نژاد مشترک، فرهنگ مشترک، تاریخ و مذهب مشترک، این عناصر به گونه مشترکانه، بنیان هویت یک ملت است. و ببرق ملی، سرود ملی، واحد پولی، سرحدات آنها و قوای مسلح، ارزش های ملی آنها گفته میشود» ارزش های ملی یک جامعه، مجموعه ای

اصول اخلاقی است که افراد یک جامعه برسر یک دسترخوان و یک دیدگان با هم گرد می آیند. ملت های بیدار، ارزش های ملی خود را بالاتر از منافع مادی به مثابه یک پیوند عاطفی و سرچشمه افتخارات خود می شمارند. با

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلو. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنی د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

چشمان باز دیدیم که سیلی های سخت توفان مادی هر دو روی مردم ما را سوزاند! ولی هنوز زنده و اهلیت افتیدن و برخاستن را دارد، اما به یاد داشته باشیم که گزند فاجعه معنوی بسیار خوفناک و جبران ناپذیر است.

اگر ارزش های ملی ما حراج نه میشد، در یک روز در داخل ارگ دو عالی جناب سوگند رئیس جمهوری را بجا نه می آوردند. امروز در تالار ولسی جرگه، مصطلحات هزارستان و فدرالیزم شنیده نه میشد. افتخارات عظیم وطن ما، بخشی از حوزه تمدنی ایران شمرده نه میشد. جوانان ما به دست آخوندها، در آتش زنده نه می سوختند. دنبال صلح خیراتی به جای کعبه، به مزار لینن کبیر کسی نه می رفت. و بالاخره، تقدس بیرق و سرود ملی ما به این گونه سنگ سبک، وزن نه میشد چنانچه که یاران جهاد و مقاومت ما در دوکان های خویش فروختند.

ملت ها و جوامعی که ارزش های ملی خود را حراج کرده اند، باید منتظر باشند که به جای زنبور ها، مگس ها آنان را نیش بزنند. و سگ های ایله گرد کوچه ها، شیران شانرا خواهند راند.